

مبانی کلامی نظریه‌ی ولایت فقیه

علی شمس^۱

چکیده

بر اساس ادله‌ی کلامی، منشأ حاکمیت و ولایت، خداوند متعال است، اوست که خالق، مالک، ولی و ربّ مطلق در عالم است. بر همین اساس هر گونه حاکمیت و ولایت از جانب غیر خدا باطل، ظلم و تجاوز به حقوق دیگران است، مگر این که در طول حاکمیت خداوند و با اذن او باشد. بعثت انبیا و حفظ خطّ نبوت به وسیله‌ی امامان معصوم، این ولایت را متجلی ساخته است. در عصر غیبت، این حکمت و لطف پابرجاست؛ چرا که لطف از صفات الهی است و صفات خداوند در طول زمان و در آستان حوادث، دست‌خوش تغییر و تحول نخواهد شد. بنابراین اعمال این لطف از سوی خداوند، در زمان غیبت نیز، همانند زمان حضور معصومین لازم و ضروری است؛ و این جاست که ضرورت وجود فقها به عنوان نزدیک‌ترین افراد به ویژگی‌های معصومین علیهم‌السلام، و امین‌ترین افراد در جهت به دست گرفتن عنان اسب سرکش قدرت، برای حفظ خطّ امامت، شریعت و رهبری مردم احساس می‌شود و این نیز لطفی است که از جانب خداوند ضروری به نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی

ولایت فقیه، ولایت الهی، ربوبیت الهی، حکمت الهی، لطف الهی، امامت، علم کلام

طرح مسأله

بحث از حاکمیت، رهبری و ولایت، از این جهت که به صفات و افعال الهی بازمی‌گردد، بحثی کلامی است، زیرا موضوع علم کلام بررسی افعال و صفات خداوند است، و از آنجا که به بررسی تکلیف فقیه و مکلفین، در پذیرش تولی امر منتهی می‌شود، می‌تواند مبحثی فقهی باشد. اگر در اثبات «ولایت فقیه» به لطف، حکمت و صفات دیگری از خداوند استناد شود، و یا در استمرار اصل امامت، پس از غیبت حضرت ولی عصر^{علیه السلام} جایگاه دیگری برای بحث از «ولایت فقیه» طرح گردد، این عنوان در علم کلام جای می‌گیرد، همان‌طور که اگر با در نظر داشت وجوب قبول ولایت از جانب فقیه و اطاعت از جانب مردم، بحثی فقهی مطرح گردد، به صبغی فقهی این نظریه پرداخته شده است.

کلامی یا فقهی بودن نظریه‌ی ولایت فقیه

در استدلالی که بر اثبات ولایت فقیه اقامه می‌شود اینگونه مطرح می‌گردد که بر خداوند از باب حکمت و لطف واجب است که برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی، فقیهان عادل را به ولایت بر مردم منصوب فرماید، لذا مسأله از عوارض فعل الله است (جوادی آملی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۴۳)، اما از جهت دیگر برای فقیه وجوب قبول ولایت و برای مردم وجوب تبعیت از فقیه مطرح می‌گردد که این مسأله‌ای فقهی است، چرا که به تعیین تکلیف برای افعال مکلفین پرداخته است. حال سؤالی مطرح می‌گردد که آیا نظریه‌ی ولایت فقیه مسأله‌ای کلامی است یا فقهی؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که؛ موضوعات و عناوین مختلف ممکن است دارای حیثیت‌ها و جنبه‌های گوناگونی بوده، و بر همین اساس حوزه‌های مختلفی برای طرح و بحث داشته باشند.

در مورد نظریه‌ی «ولایت فقیه» نیز همین کلام جاری است و بستگی دارد که کدام یک از جنبه‌های آن مورد توجه قرار گیرد. اگر از جنبه‌ی اثبات «ولایت فقیه» و از منشأ مشروعیت آن سخن بگوییم، جایگاه آن در علم کلام خواهد بود و از این رهگذر آسان‌تر و زودتر به نتیجه خواهیم رسید. چنان‌که این حقیقت همیشه در ذهن و فکر و عقیده‌ی مردم بوده و هست که فقها و مجتهدین نواب عامّ امام زمان^{علیه السلام} هستند. ولی اگر از وظیفه‌ی مردم

در قبال حاکم اسلامی و یا وظیفه‌ی فقیه در پذیرش ولایت سخن بگوییم، از این جهت در علم فقه قابل طرح می‌باشد. بر اساس آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که بحث از «ولایت فقیه»، همانند بسیاری از مباحث دیگر می‌تواند از دو جنبه مورد بررسی قرار گیرد:

الف: بررسی وظایف فقیه در دوران غیبت؛

ب: مبنا و منشأ مشروعیت ولایت و حکومت فقیه.

اگر به بررسی وظیفه‌ی فقیه پردازیم، از آنجا که بحث وارد تعیین تکلیف برای فقها می‌شود، بحثی فقهی است. اما اگر به بررسی مبنای ولایت داشتن فقیه پردازیم، از آنجا که هر گونه ولایتی به غیر از ولایت الهی مردود و غیر مشروع است، و ولایت، از افعال الهی است، بنابراین، بحث وارد در حوزه‌ی علم کلام می‌شود و جایگاه اصلی آن، علم کلام است.

کلامی - فقهی بودن ولایت فقیه ایده‌ی کسانی است که بحث از مبنا، منشأ و مشروعیت ولایت برای فقیه را بحثی کلامی و از مختصات فعل خداوند و در استمرار ولایت پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت دانسته و بحث از وظیفه‌ی مردم در پذیرش ولایت فقیه و همچنین تکلیف فقیه در پذیرش این ولایت را بحثی فقهی می‌دانند. با بررسی نظریات ارائه شده پیرامون ولایت فقیه که از قرون اولیه پس از غیبت صغرا در بین اندیشمندان شیعه مطرح بوده است، می‌توان نتیجه گرفت که تقریباً تمامی فقها اصل را بر «عدم ولایت» قرار داده‌اند و ولایت مستقل و حقیقی را مختص به خداوند می‌دانسته و در استمرار ولایت خداوند، پیامبر ﷺ و امامان اهل بیت و به تبع آن‌ها «فقها» را صاحب ولایت می‌شمرده‌اند. به همین خاطر این مسأله که «بحث از ولایت بحثی کلامی است» امری مسلم تلقی می‌شده است، ولی در مورد تکالیف فقیه و مردم - که مباحثی فقهی هستند - مباحث مستقلی در فقه گشوده‌اند که هیچ منافاتی با کلامی بودن «بحث از ولایت فقیه» ندارد. در این جا برای نمونه چند نظریه را که به کلامی - فقهی بودن ولایت فقیه اشاره دارند ذکر می‌کنیم:

۱. شهید ثانی (۹۶۶ ق)

«در مواردی که امام علی فوت کند، سخن شیخ و دیگر فقها در این که آیا قضات منصوب شده از طرف وی منعزل می‌شوند یا خیر؟ دچار اختلاف شده‌است؛ عده‌ای قائل به عزل

مطلق آن‌ها شده‌اند، چرا که آن‌ها نایبان / امامند و ولایتشان فرع بر ولایت امام علیه السلام است... عده‌ی دیگری گفته‌اند که آن‌ها عزل نمی‌گردند؛ چون ولایت آن‌ها شرعاً اثبات شده‌است، و با شک در استمرار آن، ثبوتش استصحاب می‌گردد، در ضمن با عزل آن‌ها، ضرر عمومی به مردم خواهد رسید... و مصالح عمومی مردم معطل می‌ماند... و همین مطلب در مورد ولایت فقیه در زمان غیبت مطرح می‌گردد، چرا که امامی که او را قاضی و حکم قرار داده، حضور ندارد، (و اختلاف بالا در این مورد هم وارد است) البته فقها بر استمرار ولایت فقیه بعد از فوت امام علیه السلام اجماع دارند...» (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص ۳۵۹)

بنا بر نظر شهید ثانی علی‌رغم اختلاف نظر مطرح شده، فقها در دو مطلب اتفاق دارند:
۱. این که افراد منصوب از جانب امامان علیهم السلام مثل قضات نایب آن‌هایند، و ولایتشان فرع بر ولایت ایشان است.

۲. ولایت فقها در زمان غیبت امام علیهم السلام همانند زمان حضور به اذن او بوده است و در استمرار آن نیابت شکی نیست.

۲. محقق اردبیلی (۹۹۳ق)

محقق اردبیلی نیز نیابت فقیه را از جانب امام غایب می‌داند و می‌گوید: «... فقیه در زمان غیبت، نایب از امامانی علیهم السلام که فوت کرده‌اند نمی‌باشد، تا با فقدان آن‌ها علیهم السلام فقیه منعزل گردد، (و این امر واضح است) بلکه نایب از صاحب الامر علیه السلام می‌باشد، و اذن حضرت علیه السلام ثابت است با اجماع و دلایل دیگر مثل این که اگر اذنی از جانب امام علیه السلام نباشد حرج، تنگنایهای اجتماعی و اختلال در نظم عمومی نمایان می‌شود. البته سیاق و ظواهر روایات نیز دلالت دارند بر این که هر کسی که متصف به صفات مذکور (فقاها و عدالت) باشد، دائماً به اذن معصومین علیهم السلام منصوب به ولایت است، نه این که نایب از جانب یک امام علیه السلام باشد و در همان زمان، و نیازی به نصب خاص نیست.» (محقق اردبیلی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۲، ص ۲۸)

۳. شیخ انصاری (۱۲۸۱ق):

شیخ انصاری نیز با توجه به مفاد برخی از روایات به جنبه‌ی کلامی ولایت فقیه که نیابت از امام غایب است اشاره می‌نماید و البته در وجوب پذیرش این مسئولیت از جانب فقیه و

و جوب تبعیت مردم از فقیه، جنبه‌ی فقهی آنرا نیز در نظر دارد: «در اثبات ولایت فقیه مقبوله‌ی عمر بن حنظله و مشهوره‌ی ابی‌خدیجه و توقیعی که خواهد آمد، کفایت می‌کند، چرا که در تعلیل حکومت فقیه و ولایتش بر مردم این گونه آمده است: «من (امام علیه السلام) فقیه را به عنوان حاکم جعل کردم، و او حجت من بر شماست...» و در باب دلیل وجوب رجوع به فقیه در امر حکومت (علاوه بر استفاده از جمله‌ی جعلته حاکماً در مقبوله‌ی عمر بن حنظله که ظهور دارد در همانند بودن این حکم با احکام صادره در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله که مردم را در امور حکومتی به رجوع به پیامبر صلی الله علیه و آله و پذیرش نظر او ملزم می‌کند، بلکه تبادل عرفی از نصب سلطان حکومت او است) از جمله می‌توان به این دلیل اشاره کرد که رجوع به فقیه در امور عامه‌ای که از وظایف حاکم است واجب می‌باشد، و معجری امور به دست علمای الهی است، که امین بر حلال و حرام خدایند... و دلیل دیگر بر وجوب تبعیت از فقیه فرمایش امام صادق علیه السلام است (هنگامی که فقیه حکم نماید، و مورد قبول واقع نشود در اصل حکم ما (معصومین علیهم السلام) سبک شمرده شده است و ما مردود دانسته شده‌ایم) که ملاک حرمت رد بر فقیه را یکی بودن حکم فقیه و امام علیه السلام دانسته است، بنابراین رد بر فقیه، رد بر امام علیه السلام است و دلیل دیگر توقیع امام زمان علیه السلام است که شیخ صدوق رحمته الله علیه (شیخ صدوق، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۸۴)؛ و شیخ طوسی رحمته الله علیه (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۷۷)؛ و شیخ طبرسی رحمته الله علیه (طبرسی، بی تاریخ، ج ۲، ص ۸۳)؛ در جواب سؤالات اسحاق بن یعقوب روایت کرده اند که: «در حوادث واقع به راویان حدیث ما مراجعه کنید، همانا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آن‌هایم.» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۷۰)

۴. آیت الله بروجردی (۱۳۸۳ق)

ایشان نیز انتصاب فقه از جانب امام را امری قطعی می‌داند و استناد به روایات را غیر ضرور می‌شمارد: «هنگامی که انتصاب فقیه از جانب امام علیه السلام و عدم اهمال در اموری که شارع راضی به اهمال آن‌ها نشده است ثابت گردید، (به خصوص با توجه به احاطه‌ی ائمه علیهم السلام به نیازهای شیعیان در زمان غیبت) بدون شک فقیه تنها مصداق برای این امر خواهد بود... و نصب فقیه قطعی است، و مقبوله‌ی عمر بن حنظله از شواهد آن است... و بالجمله با بیانی که گذشت، در انتصاب فقیه عادل از جانب ائمه علیهم السلام بر امور مهمی که مورد ابتلای عموم است،

شکی نیست و در اثباتش نیازی به مقبوله‌ی عمر بن حنظله نیست.» (بروجردی، ۱۳۷۸ق، ص ۵۵)

۵. امام خمینی علیه السلام (۱۳۶۸ش)

امام خمینی به عنوان کسی که توانست نظریه‌ی ولایت فقیه را از حد ثوری خارج کرده و در عمل آنرا اجرا نماید، با تبیین مقدمات متقنی برای آن به جنبه‌ی کلامی و فقهی این نظریه پرداخته است: «کسی که اجمالاً در احکام اسلام و گسترش آن در تمام شئون جامعه اعم از عبادات، که وظایف بین بندگان و خدا مثل: نماز و حج است (هر چند جهات اجتماعی و سیاسی مربوط به زندگی دنیا در آن‌ها مورد غفلت قرار گرفته است) و یا قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی دقت کند، می‌باید که اسلام، صرفاً مجموعه‌ای از احکام عبادی و اخلاقی نیست؛ (بر خلاف تصور بسیاری از مسلمانان تازه به دوران رسیده و بلکه بزرگان)... پس بر مسلمین و در صدر آنان روحانیون و طلاب علوم دینی است که بر ضد تبلیغات دشمنان اسلام با هر وسیله‌ی ممکن قیام کنند، تا معلوم گردد که اسلام برای تأسیس حکومتی عدالت‌خواه آمده است، و در آن قوانین مربوط به مالیات، بیت‌المال،...، جزا، قضاوت، جهاد، دفاع، پیمان‌های دولتی و بین‌المللی وجود دارد... و حکومت اسلامی از وحی سرچشمه گرفته است و در تمام زمینه‌ها از قانون الهی کمک خواسته است... بعد از شناخت آن چه که گذشت باید گفت که: احکام الهی؛ چه آن‌ها که مربوط به مالیاتند و چه سیاسیات و حقوق، نسخ نشده‌اند، بلکه تا روز قیامت باقی هستند؛ و بقای این احکام اقتضا می‌کند که، تشکیل حکومت، و ولایتی که حفظ سیادت قانون الهی و اجرای آن را بر عهده بگیرد، ضرورت داشته باشد و نمی‌توان احکام الهی را اجرا نمود، مگر به وسیله‌ی آن... و حکومت بدون والی نمی‌شود... و عقلاً این امر از جانب خداوند حکیم ترک نشده است، پس دلیل امامت بعینه دلیل لزوم حکومت بعد از غیبت ولی امر علیه السلام است، به خصوص با گذشت این سال‌های متمادی. آیا واگذاری ملت اسلامی و تعیین نکردن تکلیف آن‌ها از حکمت خداوند حکیم معقول است؟ و یا حکیم، به هرج و مرج و اختلال نظام راضی شده است؟ و هیچ قانون قاطعی نیاورده است؟ تا مردم ادعایی بر خدا نداشته باشند؟.....» (امام خمینی علیه السلام، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۵۹)

ایشان در جای دیگر چنین گفته است: «... السلطة و الولاية مختصة بالله تعالى بحسب

حکم العقل فهو تعالی مالک الامر و الولاية بالذات من غير جعل؛ و هي لغيره تعالی بجعله و نصبه، و هذه السّلطة و الخلافة و الولاية من الامور الوضعية الاعتبارية العقلانية. فالسلطنة بشؤونها و فروعها لهم من قبله تعالی و لايجوز لاحد التصرف فيها و تقلدها اصلاً و فرعاً، لأنّ تقلدها غضب و التصرف فيها و في شؤونها — كائنة ما كانت — تصرف في سلطان الغير» (امام خمینی رحمته الله، ۱۳۱۸ق، ج ۲، ص ۱۰۵)؛ «بر اساس حکم عقل سلطه و ولایت مخصوص خداست و او مالک امر و ولایت بالذات، بدون جعل دیگران است، اما ولایت در مورد دیگران با جعل نصب الهی است... و هیچ کس حق تصرف در آن را ندارد، چرا که غضب است و دخالت در اختیار دیگران.»

۶. آیت الله جوادی آملی

«در زمینه‌ی ولایت فقیه، از دو جنبه‌ی کلامی و فقهی می‌توان سخن گفت. بحث کلامی درباره‌ی ولایت فقیه این است که آیا ذات اقدس اله که عالم به همه ذرات عالم است «لا یعزب عنه مثقال ذرة» (سبأ: ۳۴: ۳) او که می‌داند اولیاء معصومش زمان محدودی حضور و ظهور دارند و خاتم اولیائش مدت مدیدی غیبت می‌کند آیا برای زمان غیبت، دستوری داده است یا این که امت را به حال خود رها کرده است؟ و اگر دستوری داده است آیا آن دستور، نصب فقیه جامع شرایط رهبری و لزوم مراجعه مردم به چنین رهبر منصوبی است یا نه؟ و اگر دستوری راجع به تقیه مزبور داده است، آیا ولایت فقیه ثابت خواهد شد؟ موضوع چنین مسأله‌ای «فعل الله» است و لذا اثبات ولایت فقیه و برهانی که بر آن اقامه می‌شود مربوط به «علم کلام» است... بنابراین اصل ولایت فقیه مسأله‌ای کلامی است ولی از همین ولایت فقیه، در علم فقه نیز بحث می‌شود تا لوازم آن حکم کلامی در بایدها و نبایدهای فقهی روشن شود.» (جوادی آملی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۴۳)

پس از بررسی اجمالی جنبه‌ی فقهی - کلامی ولایت فقیه، به مبانی کلامی این نظریه می‌پردازیم. همان‌طور که گفته شد، موضوع مسائل کلامی به ذات، صفات و افعال خداوند باز می‌گردد که در تبیین مبانی کلامی ولایت فقیه همین موضوع باید در نظر گرفته شود.

۱. ربوبیت الهی

هر فرد مسلمانی که جهان‌بینی توحیدی را به عنوان مبنای تفکر خود پذیرفته است، نمی‌تواند به نتایج و پیامدهای آن در شعاع زندگی فردی و اجتماعی بی‌اعتنا باشد؛ زیرا توحید لوازم و آثار فراوانی را در بخش‌های مختلف حیات جمعی نشان می‌دهد.

بر اساس یک اصل مسلم اسلامی «ربوبیت» منحصر به خداست؛ یعنی علاوه بر آن که خداوند آفریننده و خالق موجودات است، ربوبیت آنها را نیز در دو بخش «تکوین» و «تشریح» به دست دارد.

ربوبیت تشریحی خداوند در سراسر زندگی و در همه‌ی ابعاد حیات انسان موحد، سایه می‌افکند. از این رو نه خود را تنها و رها می‌بیند و نه تن به فرمان غیر خدا می‌دهد. بر همین اساس، اعتبار و مشروعیت هر حکمی را تنها در ارتباط با خدا می‌سنجد و بدون وجود این ارتباط دلیلی بر پیروی این حکم نمی‌بیند بلکه اطاعت از آن را آلوده شدن به شرک در تشریح می‌داند.

در قرآن کریم - در آیات مختلف - آمده است که «ولی» فقط خداست و سرپرستی حق انحصاری خداوند است: «فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری (۴۲): ۹) این ولایت اقتضا می‌کند که همه‌ی شؤون تدبیر بشر در اختیار خداوند باشد، این ولایت دو گونه است:

الف. ولایت تکوینی: که تصرف در خلقت و تدبیر تکوینی است، «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (سجده (۳۲): ۴)؛ «بدون خدا هیچ ولی و شفیع ندارید. آیا متذکر نمی‌شوید؟» و یا این آیه‌ی شریف، «أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (یوسف (۱۲): ۱۰۱)؛ «تو در دنیا و آخرت ولی من هستی.»

ب. ولایت تشریحی: که بر اساس آن هرگونه قانون‌گذاری و ارشاد و تدبیر امور به دست خداست: «مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب (۳۳): ۳۶)؛ «هر گاه که خداوند اراده‌ای کند، هیچ مرد و زن مؤمنی حق چون و چرا در آن امر ندارند.» و یا در این آیه‌ی شریف ولایت اصالتا و بالذات از آن خدا نام برده شده و سپس بالعرض به رسول و مؤمنین نسبت داده شده است: «أَتَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده (۵): ۵۵)؛

«همانا ولیّ شما خدا و رسولش و مؤمنین هستند، آن مؤمنانی که نماز به پای دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»

پس، از راه اعتقاد به ربوبیت الهی و این که همه چیز تکویناً و تشریحاً باید تحت تدبیر و تربیت وی باشد، به این نتیجه می‌رسیم که حقّ حاکمیت و ولایت انحصاراً به دست خداوند است و قبول اصل توحید، مستلزم قبول توحید در ربوبیت نیز خواهد بود.

نتیجه آن که: بر اساس پذیرش توحید در ربوبیت این اصول به دست می‌آید؛ **اصل اوّل:** حقّ سرپرستی و زمام‌داری جامعه تنها می‌تواند به حاکمیت الهی مستند باشد و هر گونه رهبری و سلطه، که منشأ الهی نداشته باشد، با اعتقاد به توحید ناسازگار است؛ با این توضیح که از سه بخش اصلی هر حکومت (قانون‌گذاری، قضاوت و اداره‌ی جامعه و امور اجرایی) تنها بخش اوّل مستقیماً از طرف خداوند انجام می‌گیرد، و با وضع قوانین الهی و ابلاغ آن بدون نیاز به قانون‌گذار بشری، نیازهای جامعه، می‌تواند تأمین شود. ولی در دو بخش دیگر، به داور و فرمانروایی نیاز است که انسان‌ها بتوانند با او تماس گرفته و در فصل خصومت و حلّ معضلات اجتماعی به سراغ او بروند. از این رو حضور حاکم بشری برای تدبیر امور جامعه ضروری است، و بدون آن حتی با بودن قوانین الهی، زندگی اجتماعی از هم گسسته و نظام معیشت دچار هرج و مرج می‌گردد، مگر آن که انسانی سر رشته‌دار نظم جامعه و استیفای حقوق انسان‌ها گردد. **اصل دوم:** هیچ کسی نمی‌تواند به عنوان منشأ مستقلّی برای حاکمیت تلقی شود. هر گونه امکاناتی که در اختیار بشر قرار دارد از افاضه‌ی او سرچشمه می‌گیرد، و لذا در راهی که او می‌خواهد، باید مصرف شود، همان‌طور که مفاد این آیات دلالت دارند: «**وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ**» (حدید(۵۷): ۱۰)؛ «میراث آسمان‌ها و زمین همه از آن خداست.»؛ «**وَ اَتَوْهُم مِّنْ مَّالِ اللّٰهِ الَّذِیْ اَتَاكُم**» (نور(۲۴): ۳۳)؛ «از مالی که خدا در اختیارتان گذاشته است، به آنها بدهید.» **اصل سوم:** ولایت و حکومت انسان ذاتاً مقید و محدود است. محدود به کسی که خداوند اذن می‌دهد و مقید به موارد و شیوه‌هایی که مورد رضایت اوست. **اصل چهارم:** بر مبنای کسانی که توحید ربوبی را زیربنای تفکر سیاسی خود قلمداد نموده و بر اساس آن، درباره‌ی مشروعیت نظام‌های سیاسی قضاوت می‌کنند، هیچ حکومتی بدون اذن الهی، عادلانه به حساب نمی‌آید؛ زیرا عادلانه بودن

حکومت، از آن نظر که حقّ انحصاری خداوند است به اذن خداوند بستگی دارد. و به تبع آن افراد منصوب از طرف خدا دارای مشروعیت خواهند بود و هر دولتی که تأیید الهی را به همراه نداشته باشد غاصب و ظالم است. حضرت امام خمینی علیه السلام در این باره می‌نویسد: «حکومت و ولایت به حکم عقل به خداوند اختصاص دارد و تنها اوست که ولایتش به نصب دیگران استناد پیدا نمی‌کند و ذاتاً دارای حقّ تدبیر و اداره‌ی امور آنهاست؛ و چون ولایت از امور اعتباری عقلایی است، لذا دیگران هم با نصب او می‌توانند این امر را در اختیار بگیرند. از این رو، وقتی شؤن مختلف حکومت، از طرف حقّ تعالی برای ائمه علیهم السلام قرار داده شده است، تصدّی دیگران غاصبانه بوده و هر گونه دخالتی تعدّی بر حقّ غیر می‌باشد.» (امام خمینی علیه السلام، ۱۳۱۸ق، ص ۱۰۵)

این مبنای فکری، برای شیعیان چندان واضح و آشکار بوده است که پیوسته دولت‌های عصر حضور ائمه علیهم السلام را دولت‌های جائز تلقی نموده و حکومت آن‌ها را با صرف نظر از شیوه‌ی رفتارشان، ظالمانه و غیر قانونی می‌دانسته‌اند.

۲. مالکیت الهی

از جمله صفات الهی که می‌تواند به عنوان یکی از مبانی کلامی ولایت فقیه مورد استفاده قرار گیرد، «توحید در مالکیت» است. بر اساس این نکته هیچ‌یک از موجودات در هستی و کمالات خویش چیزی از خود ندارند و از این نظر فقیر، بلکه عین فقر و احتیاجند. چنین اعتقادی نفوذ حکم الهی را اثبات می‌کند؛ زیرا لازمه‌ی حکومت، تسلیم مردم در برابر فرمان‌روا و حاکم، و تن دادن به فرمان و دستور اوست، در حالی که خداوند مالک هر چیز است و همه قائم به اویند. از این رو فرمان‌روایی و حکم کردن منحصرأز اوست، «ألا له الخلق و الامر» (اعراف (۷): ۵۴) و «إنّ الحکم الا لله» (انعام (۶): ۵۷) لذا تنها مالک اصلی خداست و او مالک جان و مال جهانیان است و تمام مخلوقات محتاج و فقیر اویند. بر همین اساس هیچ اختیار مستقلی از خویشستن ندارند و حکم خداوند برای همه نافذ و واجب الاجراست. لذا فرمان‌روای اصلی خود خداوند است. «کل شیء هالک الا وجهه له الحکم» (قصص (۲۸): ۸۸)؛ «هر چه جز وجه خداوند نابود می‌شود، حکم کردن از آن اوست.»

نتیجه آنکه اصل توحید، حقّ ولایت و سرپرستی جامعه و زمامداری زندگی انسان را

از هر کسی جز خدا نفی می‌کند و حکومت انسان بر انسان را به دیده‌ی یک حقّ مستقلّ طرد می‌نماید و اگر سر و سامان یافتن زندگی انسان مستلزم آن است که سر رشته‌ی کارها در دست قدرت مسلّطی باشد، این دست، جز دست قدرتمند آفریدگار و پدیدآورنده‌ی انسان و جهان نخواهد بود. بنابراین منشأ اصلی و اصل اولی در مورد حاکمیت، نفی هر گونه ولایت است، جز ولایت خداوند. (حائری، ۱۳۹۹ق، ص ۶۰)

۳. برهان مبتنی بر قاعده‌ی لطف

در بررسی دلایل عقلی به اختصار اشاره می‌شود که شیعه در بحث‌های کلامی خود، از راه دلیل لطف، لزوم نصب حاکم از جانب خداوند را اثبات می‌کند. خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ق) در این باب می‌گوید «الامام لطف» (حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۴۹۰) شهید مطهری رحمته‌الله علیه در این باب می‌گوید که مقصود این است که انتخاب امام از حدّ استطاعت بشری خارج است و بنابراین، امری الهی است و مانند نبوت است که از طریق وحی و تعیین الهی باید ابلاغ شود. وی در این زمینه، پس از مفروض دانستن خاتمیت اسلام و این که پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلم در مدت بعثت، فرصت تعلیم همه‌ی اسلام به مردم را به دست نیاورد؛ نتیجه می‌گیرد که حتماً باید فردی افرادی در میان اصحاب تربیت شده باشند که اسلام را به طور کامل فرا گرفته و پس از ایشان بتوانند خلأ فقدان پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم را جبران کنند. و این کار همان لطف الهی است که از جانب خداوند برای نبوت نیز ایجاب می‌شد. (مطهری، ۱۳۷۳ش، ص ۹۲ و ۹۳)

با قبول مقدمات دلیل لطف، اختصاص دادن آن به حکومت معصوم علیه‌السلام وجهی ندارد. البتّه معصوم بودن وی لطف دیگری است. پس حتّی با فقدان شرط عصمت در زمام‌دار، در عصر غیبت، باز هم لطف اول (یعنی نصب حاکم) برای اصلاح نظام جامعه و جلوگیری از هرج و مرج، وجوب حکومت را عقلاً از جانب خداوند اثبات و نصب را لازم می‌سازد. بنابراین، لزوم جعل الهی و تعیین حاکم از سوی او چه در زمان حضور امام معصوم علیه‌السلام و چه در زمان غیبت وی لازم و ضروری است.

۴. برهان مبتنی بر حکمت

ختم نبوت، هنگامی موافق با حکمت الهی است که توأم با نصب راهبر و امامی بعد از پیامبر

خاتم صلوات الله علیه باشد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۶ش، ج ۱-۲، ص ۳۵۴) نکته‌ی مورد نظر ما در این جا این است که این ضرورت و نیاز به امامت به عنوان تأمین کننده‌ی نیاز اجتماعی بشر، یک اصل فرا دوره‌ای و مختص به زمان حضور امام معصوم علیه السلام نیست، بلکه تشکیل «حکومت دینی» در زمان معصوم بر عهده‌ی او و در زمان غیبت بر عهده‌ی نایب اوست و وجود چنین حکومتی برآورده کننده‌ی غرض الهی در خلقت انسان و ارسال رسل است.

این دلیل با مقدماتی همراه است که به این شرح می‌باشد: اولاً: هدایت راستین بشر منوط به وحی است؛ چرا که انسان مخلوق خداست و اوست که تمامی رمز و راز جسم و جان بشر را می‌داند و لذا تنها کسی که صلاحیت هدایت بشر را دارد خود خداوند است. (بر اساس توحید در ربوبیت)؛ ثانیاً: برای هدایت بشر پیامبرانی لازمند تا وحی را به انسان برسانند و پاسخگوی این نیاز بشر باشند. (برای جلوگیری از نقض غرض و بر اساس حکمت الهی)؛ ثالثاً: دین اسلام خاتم نبوت و جاودانی است و برای تأمین مصالح ضروری جامعه تا روز قیامت آمده است. (بر اساس ختم نبوت)؛ حاصل آن که: ختم نبوت هنگامی موافق با حکمت الهی است که توأم با نصب راهبر و امامی بعد از پیامبر خاتم صلوات الله علیه باشد. (مصباح یزدی، همان)؛ رابعاً: از آن جا که بر اساس مصلحتی بالاتر، از فیض حضور امام معصوم علیه السلام محروم هستیم و در ضمن همه‌ی آن چه در مقدمات قبلی آمد در این زمان هم صادق است، پس این نیاز ضروری بشر مرتفع نشده است؛ در نتیجه: خداوند بر اساس حکمت خود در زمان غیبت هم این نصب را اعمال می‌نماید.

ملاحظه می‌شود که بین قبول جعل الهی در زمان حضور و غیبت تلازم وجود دارد و نفی یکی مستلزم انتفاء دیگری است. «بر اساس حکمت الهی و قبح نقض غرض و این که نیاز بشر به وجود حکومت و حاکمیت هیچ گاه برطرف نمی‌گردد»، این فعل الهی یعنی نصب امام علیه السلام و حاکم در زمان غیبت نیز ادامه دارد.

با کمی توجه می‌توان یکی از خاستگاه‌های بحث «ولایت فقیه» را در همین جا یافت. چرا که اگر حکومت و «ولایت فقیه» به اثبات برسد، مشروعیت و خاستگاه آن به جعل و نصب الهی که فعلی از افعال خداوند و جزء مباحث توحید، که خود اصلی‌ترین عنوان در علم کلام است، منتهی خواهد شد و بدون تردید از جمله مباحث علم کلام تلقی خواهد شد.

۵. برهان مبتنی بر توحید در ربوبیت تشریحی

توحید در خالقیت اقتضا می‌کند که واضع قوانین هم خدا باشد، بدین سان که: ۱. یکی از شئون توحید، توحید در ربوبیت تشریحی الهی است، یعنی تنها قانونگذار خداست؛ ۲. هیچ کس به طور مستقل حقّ امر و نهی ندارد؛ پس: قانون‌گذاری، باید منحصرأ در دست خداوند باشد و یا به اذن او. چرا که اولاً: حاکم مطلق خداست. ثانیاً: نفع و ضرری متوجه خداوند نمی‌شود تا در قانون‌گذاری آن را تأثیر دهد. ثالثاً: حقّ مولویت و ربوبیت از اوست. بنابراین، تنها خداوند باید امام و زمام‌دار را تعیین نماید.

موارد دیگری نیز می‌توان ذکر نمود که بیان‌گر آثار مبانی کلامی ذکر شده در بالا هستند. در این جا به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱- هدایت الهی

با توجه به توحید در ربوبیت می‌توان ادعا کرد که هدایت الهی بشر امری ضروری است، زیرا از جلوه‌های ربوبیت خداوند است. براین اساس این گونه می‌گوییم: ۱. نوعی هدایت و نظم بر کلّ جهان حاکم است و حرکتی آگاهانه برای جهان وجود دارد؛ ۲. انسان که جزئی از این جهان است، مشمول این هدایت است؛ ۳. برای انسان سه هدایت متصور است: الف. هدایت عامّ طبیعی؛ ب. هدایت فطری (عقلی)؛ ج. هدایت خاصّ الهی (ربوبیت تشریحی). از آنجا که بشر در معرض گناه است، تضمین کافی برای هدایت درونی ندارد؛ بنابراین نیازمند هدایت خاصّ الهی است؛ ۴. برای استمرار این هدایت خاصّ الهی، نیاز است که خود خداوند بر اساس حکمت و جلوگیری از نقض غرض، هادی و امام منصوب نماید. (باهر، ۱۳۷۳ش، ص ۲۴)

۲- توحید عملی

توحید در اطاعت، از اقسام توحید است. به این معنی که باید فقط خدا را اطاعت نمود. حال این توحید در اطاعت محقق نمی‌شود مگر این که خداوند شخصی را نصب کند تا در استمرار اطاعت الهی مورد تبعیت قرار گیرد و در عمل هم توحید محقق شود.

لذا بر اساس لطف و حکمت الهی بر خداوند لازم است که زمینه‌ی توحید در اطاعت را فراهم آورد. (اراکی، ۱۴۱۳ق، ص ۶۶)

۳- طرد ولایت طاغوت

اگر خداوند حاکمی را معین نکند، به این معناست که حکومت غیر الهی را امضا کرده باشد و حکومت غیر الهی همان حکومت طاغوت است. در حالی که خداوند بر اساس آیات قرآن، به طرد طاغوت دستور داده است: «فمن یکفر بالطَّاغوت و یؤمن بالله...» (بقره، ۲: ۲۵۶)؛ «هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد...» بنابراین؛ برای رهایی از جمع بین ضدین باید یکی از این دو حکومت را پذیرفت و آن حکومت الهی است. پس، بر خداوند لازم است تا ولی و حاکمی را نصب نماید. (اراکي، همان)

۶. اصل امامت

از جمله مبانی کلامی که می‌توان به عنوان مبنا برای نظریه‌ی ولایت فقیه بدان استناد کرد، اصل امامت است. از آن‌جا که ولایت و رهبری، امری ضروری برای جوامع بشری است، پس از نبوت نیز باید ادامه یابد؛ زیرا گذشته از یک سلسله مسائل فردی که در دین و تشریح الهی مطرح است، دستورهای اجتماعی نظیر اجرای حدود، دیات، قصاص و تعزیرات نیز بیان‌گر آن است که دین نیازمند قدرت اجرایی و امامت است؛ امامی که می‌بایست تمام شؤون پیامبر اسلام، همچون مرجعیت دینی، زعامت سیاسی و ولایت معنوی را دارا باشد تا بتواند از عهده‌ی مسئولیت سنگین خود برآید. «... حکومت دینی، نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید؛ و به‌طوری که مردم کسی را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت فردی و اجتماعی برخوردار شوند و این دو مقصود به دست کسی باید انجام یابد که عصمت و معنویت خدایی داشته باشد.» (طباطبایی، ۱۳۶۰ش، ص ۳۱) علمای امامیه معتقدند که خداوند تکلیف حکومت را پس از رحلت پیامبر ﷺ مشخص کرده است و لذا مسأله‌ی حکومت و حاکمیت پس از پیامبر ﷺ نیز در زمره‌ی افعال خداوند است، و وارد در محدوده‌ی اصول دین می‌شود. ایشان بر این امر به دلایلی استناد کرده‌اند که برای تبیین این مطلب باید دو ظرف زمانی را در نظر گرفت: ۱- زمانی که شخصی با همان ویژگی‌های پیامبر ﷺ مثل عصمت و علم و...، به‌جز وحی وجود دارد. (امام معصوم علیه السلام)؛ ۲- زمانی که نه پیامبر ﷺ در بین مردم حضور دارد و نه شخصی با ویژگی‌های ایشان.

بر اساس عقیده‌ی اجماعی در بین شیعیان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام دارای شؤون

مختلفی از جانب خداوند بوده‌اند، از جمله ولایت و زعامت امت. که در مدّت محدودی توسط شخص پیامبر ﷺ و پس از ایشان نیز در مدّتی توسط امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام این شأن با پشتیبانی مسلمانان به منصّه‌ی ظهور نشست و مردم شاهد حکومت معصوم علیه السلام بودند. پس در زمانی که شرایط سیاسی و اجتماعی برای این امر مساعد بوده است، پیامبر ﷺ و ائمه‌ی اطهار علیه السلام از به عهده گرفتن آن ابائی نداشته و از آن، سر باز نزدند.

حال سؤال این است که اگر در زمان عدم دسترسی به معصومین علیه السلام مثل دوران غیبت شرایط روزگار همانند مدّت محدود زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام شود، که حکومت تشکیل دادند، آیا این شأن مهمّ همانند باقی شوون، مثل افتا و یا قضاوت از جانب پیامبر ﷺ و ائمه علیه السلام به اشخاصی واگذار شده است و یا لاقلاً ایشان شرایط و ویژگی‌هایی را برای کسی که می‌خواهد این منصب را که باید مشروعیت الهی داشته باشد، مشخص نموده‌اند؟

در اینجاست که ضرورت بحث از ولایت فقیه مشخص می‌شود.

اعتقاد شیعه به غیبت دوازدهمین پیشوای معصوم علیه السلام، پیوسته این سؤال را پدید آورده است که با عدم دسترسی به رهبر منصوص و معصوم، رهبری جامعه چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟ آیا رهبری در عصر غیبت، تعطیل پذیر بوده و کلیه‌ی شوون و اختیارات آن در این دوران متوقف می‌باشد؟ و یا شیعیان باید در برابر هر دولتی که قدرت را در دست گرفت، تسلیم بوده و با سپردن همه‌ی اختیارات رهبری به آن طبعاً همه‌ی حکومت‌ها را مشروع بدانند؟ و یا افراد خاصی عهده‌دار مسئولیت‌های اجتماعی بوده و بدون تعطیل و توقف به نیازهای جامعه رسیدگی کنند؟

شیعه از این دوران به عصر غیبت تعبیر می‌کند، که امام معصوم علیه السلام به دلایلی که به مصلحت امت و به امر خداست، در پس پرده‌ی غیبت است، تا زمانی که به امر خداوند قیام نموده و جهان را به سوی عدل و انصاف سوق دهد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت به نظر می‌رسد که جایگاه اصلی اثبات نظریه‌ی «ولایت فقیه» و بحث از مشروعیت آن، علم کلام است (هر چند تعدادی از مباحث و مسائل آن مثل محدوده‌ی اعمال ولایت و یا وظیفه‌ی مردم در قبال حاکم اسلامی در علم فقه قابل طرح باشد) و از این رهگذر آسان‌تر و زودتر به نتیجه خواهیم رسید. چنان‌که این حقیقت همیشه در ذهن و فکر و عقیده‌ی مردم بوده و هست که فقها و مجتهدین نواب عام امام زمان علیه السلام هستند.

بنابر این می‌توان گفت که: اگر نتیجه‌ی برهانی که در اثبات «ولایت فقیه» ذکر می‌شود، وجود و ضرورت «ولایت فقیه» از سوی خداوند سبحان باشد، چون از زاویه‌ی فعل خداوند به موضوع نگریسته‌ایم جزء موضوعات کلامی است، زیرا موضوع علم کلام ذات، افعال و یا صفات خداوند است و از جمله مبانی کلامی این نظریه استناد به صفات الهی مانند ربوبیت و هدایت او برای مخلوقات و استناد به افعال او مانند حق ولایت و حاکمیت انحصاری او و استناد به شؤن ربوبیت و هدایت بشر که برای مدیریت اجتماعی و سیاسی او است، می‌باشد. توضیح آن‌که اگر توانستیم برهان یا برهان‌هایی اقامه کنیم که حکومت حق انحصاری خداست و یا بر خداوند لازم و واجب است که حاکم و والی بر انسان‌ها بگمارد، آن‌گاه این موضوع جزء مباحث اعتقادی شده و داخل در موضوع علم کلام خواهد بود، زیرا از فعل خداوند و لزوم صدور آن از جانب خداوند بحث می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۴۲). البته به این دلیل که شؤن امام در عصر غیبت باید استمرار داشته باشد و این استمرار توسط فقهای جامع‌الشرایطی خواهد بود که نزدیک‌ترین مصداق به علم (فقاہت) و عصمت (عدالت) امام هستند؛ اصل امامت نیز از جمله مبانی کلامی ولایت فقیه می‌باشد

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اراکی، محسن، (۱۴۱۳ق)، *الولاية الالهية و ولاية الفقيه*، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، قم.
۳. امام خمینی، سید روح الله، (بی تا)، *کتاب البیع*، مؤسسه‌ی اسماعیلیان، بی جا، قم.
۴. — (۱۳۱۸ق)، *المکاسب المحرمة*، المطبعة العلمية، بی جا، قم.
۵. — (۳۷۳ش)، *ولاية فقيه*، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، تهران.
۶. باهنر، محمدجواد، (۱۳۷۳ش)، *مواضع ما در ولایت و رهبری*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، تهران.
۷. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸ش)، *ولاية فقيه فقاهت و عدالت*، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، قم.
۸. حائری، سید کاظم، (۱۳۹۹ق)، *اساس الحكومة الاسلامية*، الدار الاسلامیة، چاپ اول، بی جا.
۹. حلبی، ابوالصلاح، (۱۳۶۲ش)، *التکافی فی الفقه*، مکتبه‌ی الامام امیر المؤمنین علیه السلام، بی جا، قم.
۱۰. حلّی، (۱۴۱۹ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسن زاده آملی، مؤسسه‌ی النشر الاسلامی، بی جا، قم.
۱۱. — (۱۳۵۱ش)، ترجمه‌ی ابوالحسن شعرانی، چاپ اسلامیة، بی جا، تهران.
۱۲. شهید ثانی، (۱۴۱۶ق)، *مسالك الافهام*، مؤسسه‌ی المعارف الاسلامیة، الطبعة الاولى، قم.
۱۳. شیخ انصاری، (۱۴۱۵ق)، *القضاء و الشهادات*، مطبعة الباقری، الطبعة الاولى، قم.
۱۴. شیخ مفید، (۱۴۱۰ق)، *المقنعه*، مؤسسه‌ی نشر اسلامی، چاپ دوم، قم.
۱۵. شیخ صدوق، (۱۴۰۵ق)، *کمال الدین و تمام النعمة*، مؤسسه‌ی النشر الاسلامی، بی جا، قم.
۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۰ش)، *تشیع در اسلام*، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، بی جا، قم.
۱۷. طبرسی، ابومنصور، (بی تا)، *الاحتجاج*، دار النعمان، بی جا، نجف.
۱۸. طوسی، ابو جعفر، (۱۴۱۱ق)، *کتاب الغیبة*، مؤسسه‌ی معارف اسلامی، چاپ اول، قم.
۱۹. — (۱۳۹۰ق)، *التهایه فی مجتهد الفقه و الفتاوی*، دار الکتب العربی، چاپ اول، بیروت.
۲۰. محقق اردبیلی، (۱۴۰۹ق)، *مجمع الفائدة و البرهان*، مؤسسه‌ی نشر اسلامی، چاپ اول، قم.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۷۶ش)، *آموزش عقاید*، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ پانزدهم، تهران.
۲۲. — (۱۳۷۲ش)، *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، تهران.
۲۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۳ش)، *امامت و رهبری*، انتشارات صدرا، بی جا، تهران.
- منتظری، حسین علی، (۱۳۷۸ق)، *البدر الزاهر*، چاپخانه‌ی حکمت، بی جا، قم.